منوچهر جمالی

چشمی که درگوهرچیزها،
زیبائی را میبیند، ومست عشق میشود
(زُهره= بیدخت ، ونگاه درآئینه گیتی)

==================================

چشمی که درگوهرچیزها ،
باده نوشین راستی را می بیند
و ازنوشیدن آن ، هشیارمیشود
(رشن ، وفشردن خوشه انگورپروین)

=====================================

چشم،هم،ترازو وهم،سنجه(معیار)هست
رشـن و « نگاهِ چشم »
نگاه چشم ، روشنی از رَش(شیره تازه انگورسیاه)

زان « می ناب » که تا داری دردست و، « چراغ »
باز دانستنشان ازهم ، دشوار بود – منوچهری

« می » و « چراغ » ، هردوروشنی میدهند و نمیتوان آنها را ازهم بازشناخت . این پیوند « مستی » و « روشنی یا هوشیاری » ، ریشه ژرف درفرهنگ کهن ایران دارد . از دید ما ، « مستی » ، مقابل با « هوشیاری وروشنی » است . ولی « می » ، گوهرآتش را دارد که تخم جان را میافروزد و روشن میکند وآن را پدیدارمیسازد .

« رشن » که خدای راستی و دادوری و انصاف ومحکمه و ترازوهست ، درست خدای « چرخشت ومی » نیزهست . نگاه چشم ، نه تنها « افروزه آتش جان = ارتا » هست (بهور) بلکه روشنی سرشکی نیزهست که ازچشمه چشم روانست . این خون رگ (راهو= ارتا) درچشم هست که افشرده میشود ، وتبدیل به آب چشم (کودک رز) میگردد . چشم ، سنگیست (رگ وپی) است که آب وآتش را باهم میزاید . سراندیشه انبازی وهمآفرینی آب وآتش(تخم) ، درنگاه چشم نیز باقی میماند .

زوَجد ، آب درچشمش آمد چو میغ
ببارید برچهره ، سیل دریغ – سعدی
آتش تیز ، تابِ خشم بود
چشمه آب، نورچشم بود – سنائی
دوچشمش، چو دوچشمه ، تابان زخون
همی آتش آمد ، زکامش برون - فردوسی
ریخته ازچشمه چشم ، آب سرد
کآتش دل ، دیگ مرا گرم کرد - نظامی
سزد که دو رخ ، کاریز آب دیده کنی
که ریز ریز نخواهدت ریختن ، کاریز کسائی

این تصاویر، همه رد پاهائی از تصویرفرهنگ کهن ایران از چشم هستند ، نه ساخته وپرداخته خیال آفریننده شاعر. آذرخش (آتش) وباران (آب) ، آتش وآب ، هردو فرزندان همزاد ابرسیاه (پری = غیم) هستند .

این آب چشم ، که « رَش » باشد ، افشره آب انگور سیاهِ « رشینه = مردمک چشم = عنبیه » هست ، که رشن ، خدای چرخشت و می خام وتازه (رش + نو = رش+ نیاو) ، افشرده است .

ما از دید امروزه امان که از « عقلِ محتسب= عقل حسابگر» داریم ، برایمان « مستی » و « قضاوت و راستی و منطق » باهم متضادند . اساسا ما هوشیاری را ، متضاد با « مستی » میدانیم ودرشگفتیم که

چگونه ایرانیان ، « خدای چرخشت ومی » را همان « خدای راستی وانصاف وقضاوت » میدانسته اند . چرا دیده مخمور، دید حقیقت شناس است ؟ چرا پیدایشِ« نگاه چشم » ، با « سحروبامداد » ، یا « اوُشین گاه = گاه هوش آمدن » اینهمانی داده میشود . زاده شدن روشنی وخورشید ازشب ، در بامداد (وام + داد = زایش خدای عشق ودادن شیرسفید روشنی ازپستان ، پگاه = پگ + گاه = جای زن نارپستان) ، روند زایش روشنی ازتاریکیست ، که جشن میباشد .
نگاه چشم ، با بازشدن پلکهای چشم ، بیان این حالت اوج شادی جشن تکون یابی است . به هوش آمدن ، « مَدهوشی = مد + هوشی » است . « مَدَ » که همان واژه « مستی » است بیان « اوج خرّمی وشادی » است . به هوش آمدن ، تکون یابی درشادی و رقص وجشن است که « مستی = مد » باشد . به هوش آمدن ، مدهوش شدنست ، نه « بی + هوش » شدن . این خرد درشادیست که به هوش میآید .
گرانیگاه این بررسی ، شناخت این چهره دیوی (دوبُن، جفت) یا پارادُکس (شطحی) رشن هست که در یزدانشناسی زرتشتی ، حذف گردیده است . شناخت رشن ، خدای قضاوت با ترازو ، بی شناخت او به عنوان « خدای چرخشت » غیرممکنست .
باید درنظر داشت که « ارتا = هوپری= عشق وزیبائیِ نیکو» که آتش جانست ، درآتش وآب چشم ، نگاهی میشود که درهمه انسانها وچیزها ، درجستجوی کشف زیبائی ونیکی ومهراست . اینست که گوهربینش چشم ، هنرجوئی وزیبا شناسی درهمه چیزهاست . همانسان که ارتا= هوپری ، هوچهره (زیبا) واصل عشق هست ، درچشم نیز، « هوچشم » ، زیبا بین ومهربین است. چشمیست که نگاهش بسراغ زیبائیها وعشق ورز یها میرود . این شیوه نگاه بنیادی ، ازگوهر جان خود است که عطاردرمصیبت نامه ، « سلامت » مینامد . با این نگاه به هرمذهبی وآموزه ای و وملتی وانسانی ، میتوان « هنرها وخوبیها وزیبائیها » را درآنها ، دید و برجسته و دیدنی ساخت .

امیرعنصرالمعالی وشمگیر(درقابوس نامه) و نظامی نیز خواستار چنین شیوه نگاه کردن هستند . این شیوه دیدنست که همه مذاهب ومکاتب واقوام وملل را بسوی بهبودی وآشتی وهمکاری میکشاند . این نگاه ازآتش جان که اصل مهروزیبائیست برمیخیزد. این نگاه ، درخودش ، معیاروسنجه اش را برای شناخت مهروزیبائی دارد ، ومعیارخوبی وبدی را ، ازدیگری وام نمیگیرد . نظامی میگوید :

درهمه چیزی ، هنر وعیب هست
عیب مبین ، تا هنر آری بدست

« هنرها » را با « دیدن آنها درگوهر هرچیزی وهرانسانی » ، میتوان بدست آورد . با این شیوه دیدن ، میتوان اجتماع و مذهب و اخلاق وسیاست را تحول داد . نظامی درجای دیگر میگوید که « هنر(= هو+نره = مردم نیک = انسانیت = مردمی) ، باید از« دل » خودِ انسان بتراود ، تا استواروپایدار بماند . البته نظامی مفهومی دیگری از « دل » دارد که عرفا . و« پیدایش هنر ازدل »، درهمان راستای جوشیدن هنر از « ارتا یا آتش جان= هوپری » خود فرد ، از تن انسانست .

هرهنری کان ز« دل » آموختند
بر زهِ منسوجِ(= کناره) وفا ، دوختند
گرهنری درتن مردم بود چون نپسندی، گهری ، گم بود
گر بپسندیش ، دگرسان شود چشمه آن آب ، دوچندان شود
مردم پرورده (مردم تربیت یافته) ، به جان پرورند
گرهنری در طرفی بنگرند

با این « هوچشم » ، دیدن و پسندیدن هست که گوهرنیکی وزیبائی درهمه انسانها یافته و پدیدار میشود وبدست میآید . وجود چنین « شیوه دیدی و پسندیدنی » درافراد اجتماع ، سبب پروردن وپیشرفت هنرها ونیکیها وزیبائیها درمردمان میشود .
ودرست « شیوه » عیب بینی » اجتماعی و پسندیدن آن ، سبب « گم شدن و ناپدید شدن هنرها وگوهرها » و افزایش تباهیها وزشتیها

وفساد اجتماعی میگردد . این شیوه دید ، پیایند همان نگاهیست که پیکریابی اقتران وانبازی « زُهره = بام = خرّم= بیدخت » و « رَشن » باهمست . خدای زیبائی وعشق وموسیقی درنگاه انسان ، همزادِ « رشن » ، خدای چرخشت وراستی و دادگری هست .
فرهنگ ایران، نگاه چشم هرانسانی را پیکریابی « زُهره= خرّم = بیدخت = بام » و « رَشن » باهم میدانست . چنین نگاهی ، به مسائل اخلاقی واجتماعی ومسئله مکافات واصلاحات اجتماعی وسیاسی وحقوقی ، به گونه ای دیگرمی نگرد ، و به گونه ای دیگر، با عیب ها ونقص ها و تباهیها برخورد میکند .
نگاه ، که پیکریابی زهره (خرّم= بیدخت= بام) بود ، در « آئینه گیتی » ، زیبائی را درگوهر چیزها میجوید و می بیند ، و مست عشق میگردد . او درهرانسانی ، گنج نهفته (ارتا = سعد اکبر= برترین نیکی) را می یابد . نگاه چشم هرانسانی ، ازسوی دیگر، رَشن است که « شیره را از خوشه انگور= ارتای خوشه = پروین » میفشارد و بیرون میآورد و ازنوشیدن آن ، « مَد هوش = هشیارمست » میشود .
این نگاه درون بین زُهره ورشن باهم ، به هیچ روی ، نگاه عیب بین ونقص بین نیست . این نگاهست که « هنر» را ازدرون تاریکیها ی وجود انسانها ، بیرون میآورد ومیزایاند و هستی می بخشد .

آنان که خاک را به « نظر» ، کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند – حافظ

امیرعنصرالمعالی(وشمگیر) ، درقابوس نامه مینویسد که « مردم باید درآینه نگرد ، اگر دیدارش خوب بود ، باید که کردارش ، چون دیدارش شود که ازنکو ، زشتی نزیبد » . انسان ، باید زیبائی های خود را درگوهرخودش درآئینه (چشم) ببیند ، و طبق این زیبائهایش رفتارکند وبیندیشد وبگوید . سپس مینویسد « پس اگردر آینه نگری و روی خود ، زشت بینی ، همچنان باید که نیکوئی کنی ، چه اگر زشتی کنی ، زشتی برزشتی ، فزوده باشی ، پس ناخوش وزشت بود و دو زشتی به یکجا » . اکنون اگر، درآیینه ، زشتی خود را ببینی ،

باز رفتارنیکو کن تا برزشتی ، نیفزوده باشی . خود را زشت ترمکن ، بلکه بکوش زشتی خود را در « کاروگفتاروانديشه زيبا » ، بکاهی .
بادیدن زشتی وعیب ونقص خود ، آنهارا با استدلالات عقلی ، تبدیل به « هنر» نکن ، و به عنوان « هنر» ، آنهارا نپوشان ، بلکه با کردن کار زیبا هست که آن زشتی ، میکاهد . اینست که کشف زیبائی های گوهر خود (ارتا = آتش جان = هوپری) ودیدن آن ، ترا به کارزیبا کردن ، میکشاند . دیدن زیبائی درگوهر خود ، گفتاروکردار واندیشه ات را زیبا میکند ، و از دیدن این زیبائیها در جهان بیرون (اجتماع ، سیاست ، اخلاق ، قانون ، حقوق ، نقاشی ، هنرهای ظریفه) مست عشق میشود .
زیبائی گوهر ناپیدای خودت را دراجتماع وگیتی (آبادانی) وسیاست واخلاق واقتصاد وحقوق ، میتوانی ، دیدنی سازی . اینکه زُهره ، زیبائی خود را درآئینه گیتی می بیند ، همین دیدنی ساختنِ گوهر ناپیدای گوهر خود ، درمدنیت وقانون وجهان آرائی (سیاست) و اخلاقست .
روش « نکوهیدن عیب ها ، وانتقاد از نقصها وزشتی ها وتباهیها دیگران ، وفاش ورسوا کردن آنها » ، از عیب ها و تباهیها وفسادها وزشتی ها دراجتما ع هیچگاه نمیکاهد وهرگز نیز نکاسته است ، بلکه علت « تغییر پوشیدن آنها در جامه های تازه تروفریبنده تر » شده است . او یا د میگیرد که همه عیب های خود را درزیر تقواها وفضلت ها وزهد ها ، جلا بدهد .
عیب ونقص وزشتی را آسان میتوان دید ، ولی « هنر وزیبائی گوهری » را درانسانها ، مشکل میتوان دید . ارتا ، گنج یا « جی+ بون » است . « زهره یا رام یا جی ، در زهدان و بُن تاریک انسان » است . نگاه دردیدن ، با ید این زیبائی وهنر را بزایاند .
ولی شیوه دید ما که دراجتماع به ما آموخته اند ، هنر را نمی بیند ، و لی عیب را بسیار خوب وچابک می بیند ، وآن رابرای بهتردیدن ،

بزرگترمیکند و با توجه کردن بیشتربدان ، آن عیب را تواناترو قویترمیکند .

ما که اخلاق را « فضل وفضیلت » میدانیم ، درنیکی کردن ، امتیارو رجحان یابی و برتری خواهی خود را بردیگران میجوئیم و طبعا ، نخست عیب ونقص هرچیزی را دردیگری می بینیم . عیب هرکسی ، ضعف ونقص اوست ، وبرای امتیازیافتن وبرتری جستن که نوعی « غلبه خواهی وچیرگی طلبی » است ، باید ضعف ها وعیب ها ونقصها وکمبود ها وکاستیهای دیگران را دید ، ودیده را برآن محکم دوخت وآن را تا میتوان برجسته ساخت . در « نیکی کردن فضیلت جویانه » ، باید هنرهای دیگری را بشیوه ای خوار ساخت . باید کوشید هنرهایش را ، معلول ضعف های او ، پیایند اغراض نفسانی وخودخواهی او ساخت .

ازاین گذ شته با آمدن الاهان نوری ، که اصالت اخلاق وقانون ونظام را ازانسان میگیرند ، بزرگترین دشمن خود را ، همان « ارتا = هوپری = هوچهره = اصل زیبائی » درضمیر هرانسانی میدانند که باید ملعون ساخته شود . قدرت ، اساسا دیده عیب بین وضعف بین دارد . قدرت ، ازضعف دیدن ، لذت می برد . با دیدنی ساختن همیشگی جهل و صغیربودن و« نقص عقل خود کفا » و« عدم توانائی به خود سازی ونگهبانی خود » ، و گناهکاربالقوه بودن ، وبه رخ انسان کشیدن این عیب ها ونقص ها ، میتواند به آسانی برآنها غلبه کند وقدرت خود را پایدارسازد . این عیب بینی وضعف بینی که دوام قدرت را تضمین میکند ، دردیدنی ساختن عیب ، درست عیب ونقص را تا میتواند تقویت میکند وعیب هارا ریشه دارتر و زشت تر وبزرگترو فاش ترمیسازد ، چون بهترین وسیله برای تحکیم وبسط قدرتش هست .

اینست که درست الاهان قدرتمند ، برغم وعظ ونصیحتهایشان ، فساد وجهل ونقص وظلم وعقیم بودگی وزشتی را درمردم می پرورند . ازاین رو هست که مفهوم « هنر» ، درفرهنگ ایران ، به کلی با

مفاهیم « تقوی » و « فضیلت » دراسلام ، فرق دارد . هنر، فضیلت نیست . فضیلت ، درنیکی کردن ومعرفت داشتن و احسان کردن، به دنبال رجحان ومزیت وبرتری یافتن بردیگرانست . فضیلت ، آن نیکوئیست که برتری وامتیازمیآورد که خود اصل انگیختن رشک وحسد ونفرت میگردد . به قول سعدی :

چو خسرو ، فضیلت نهد برویم
نداند که دشمن بود درپیم

ازسوی دیگر، « هنر» ، تقوای اسلامی نیست . تقوای اسلامی، نیکوئیست که دراثرترس ووحشت از مجازات الله ، تولید میگردد و اخلاق را برپایه « ترس وهراس ازقدرت » میگذارد ، که درست متضاد با منش « هنر» وبا تصویر ایرانی از خدا وانسان (مردم) هست . هنر، ویژگی گوهری انسانیت ومردمی ، ازخود انسانست ، چون گوهر خدا (آتش جان) تخم وجود هرانسانیست . متقی ، درهرکاری که میکند ، الله بصیررا با قدرت وجبروتش دربرابر خود می بیند که محتسب وار ، کارش را ازنیت تا اجرا ، تفتیش میکند ومیشمارد وثبت وضبط میکند ، وهمیشه ازترس چنین چشمانی مو برتنش ، سیخ میشود ، و همیشه خودرا مقصر می یابد و درهرتقصیری (دیدن عیب درکارخود وخود) ، ترس وجودی، اورا رها نمیکند . اگرچنین الهی را درعمل خود احساس نکند ، عملش ، هزاران فرسنگ دور ازتقواست ، هرچند نیز که همیشه دم ازایمان به الله واسلام بزند .

ولی درفرهنگ ایران ، عیب را با نکوهیدن ورسوا وفاش ساختن وبا امر به معروف ونهی ازمنکر کردن ، نمیشود کاست ، بلکه با دیدن و زایانیدن وپدیدارساختن هنرهای گوهری ازآتش جان (هوپری = هوچهره) است که عیب ها ، میکاهند . اینست که شناخت دقیق وژرف « نگاه چشم » که « اقتران زُهره ورشن » باهمست ، درفرهنگ ایران ، با حل مسائل بنیادی اجتماعی وسیاسی وحقوقی واخلاقی کار دارد .

«عیب» درفرهنگ ایران، پیایند«کمبودی یا نزاری=ni-zaarاست»
که » کم نیروئی باشد. سرچشمه نیرو، درجان ، ازجوشش وفوران افتاده است و روزنه جوشش بسته شده است .

زنیرو بود مرد را « راستی »   زسستی، کژی آید وکاستی

این نیروست که گوهرسرشارِجان را ، پدیدارمیسازد . در راستی یا جوشش گوهرجان (ارتا) هست که « مردمی » پیدایش می یابد. فقط با انگیختن انسان به اصالتش ، به جوشش گوهریش ، میتوان عیب یا کمبودی وکم نیروئی را کاست .
این انگیختن گوهربه جوشش نیرو ، در« دیدن هنر» ممکن میگردد .
دیدن هنر، راه به اصالت وسرشاری وغنای انسان را ازسرمیگشاید .
سراسرکشاکش تفکرات حافظ وعرفای ایران ، گرد همین محور میگردید . برای اهل وعظ وزهد و ایمان ، عیب ، اطاعت نکردن از اوامر الله میباشد . آنچه مطابقت با شریعت ندارد ، عیب شمرده میشود . ولی برای حافظ وعرفا ، هنر، راستی (پیدایش گوهرجان انسان = ارتا = هوپری) است ، و « می ، ومیکده وخرابات » درفرهنگ ایران ، نمادِ راستی ، یا پیدایش گوهر مردمی ومهر وجوانمردی و زیبائی ودوستی از انسانست . آنها درست در « طاعت وزهد که اجرای اوامر الله وشریعت باشد » ، ریا ودوروئی وتظاهر و بالاخره برتری جوئی ورجحان طلبی وقدرت پرستی (فضیلت) و « تقوا = ترس » میدیدند ، که برضدِ منش راستی (پیدایش گوهرجان) هستند . آنها درست دراین طاعات وزهد ووعظ بی عمل ، برترین عیب ها را میدیدند .

یارب آن زاهد خود بین ، که به جزعیب ندید
دود آهیش درآئینه ادراک اندا- حافظ

آنها نگاه زُهره (خرّم) را درچشمشان داشتند که حتا درعیب ، زیبائی میدید :

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان (مست است که راستست)
هرچه کردیم ، به چشم کرمش زیبا بود

نه تنها این پیرمغان (ارتا) خطای مردم را در پیدایش گوهرشان نمیدید ، بلکه خطای الله را نیز میپوشید :

پیرما گفت : خطا برقلم صنع (الله) نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

آنها درست نجات یابی از « زهد ی را که درگوهرش سرتاسر ریا بود »، وبازگشت به « راستی = پیدایش گوهرخود » را ، به هوش آمدن میدانستند :

زخانقاه به میخانه میرود حافظ
مگر ز « مستی زهدِ ریا » به هوش آمد

و به این زاهدان وطاعت گذاران که زندگی را میخشکاندند وهنوز نیز میخشکانند ، و غافل ازآن بودند وهستند که این بزرگترین عیب است ، سفارش میکند که :

صوفی گلی بچین ومرّقع به خار بخش
وین « زهد خشک » را ، به می خوشگواربخش
زهدِ گران ، که شاهد وساقی نمی خرند
درحلقه چمن ، به نسیم بهار بخش

هنر، برای اینان ، « راستی = پیدایش گوهرارتائی انسان = هوپری = هوچهره » بود ، و « فضلت وتقوی و زهد وطاعات » را که به جا آوردن اعمالی اکراه آورو برضد این گوهر ارتائی جانست ، بزرگترین « عیب » میدانستند .

درخرقه ازاین بیش ، منافق نتوان بود
بنیاد ازاین شیوه رندانه نهادیم

آنها نمیتوانستند این « منافق بودن همیشگی را درزهد وطاعت » بیش ازاین تحمل کنند ، و میخواستند به خدای دوستی ومهر که نامش « رند = رند آفریت » بود ازسربازگردند . آنها اشتیاق بازگشت به « خرابات مغان » را داشتند ، تا ازسر ، با نوشیدن خدائی که خودش باده نوشین است (خرّم = رام جید) ، به « راستی = حقیقت » برسند ، و«منش مردمی » را ازسر درخود زنده کنند .

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه وسجاده ، روان در بازم - حافظ

اکنون ، نخست به مفهوم « ترازوی چشم » پرداخته میشود و سپس « خدای چرخشت بودن رشن » بررسی میگردد و اینکه چرا مردمک چشم ، درکردی ، « رشینه = رشک = رش رشک= رشکینه » خوانده میشود .